

شیرازه

مروری بر «انسان بی‌محتوا» جورجو آکامین

هنر در جهان مدرن

پارساشهری

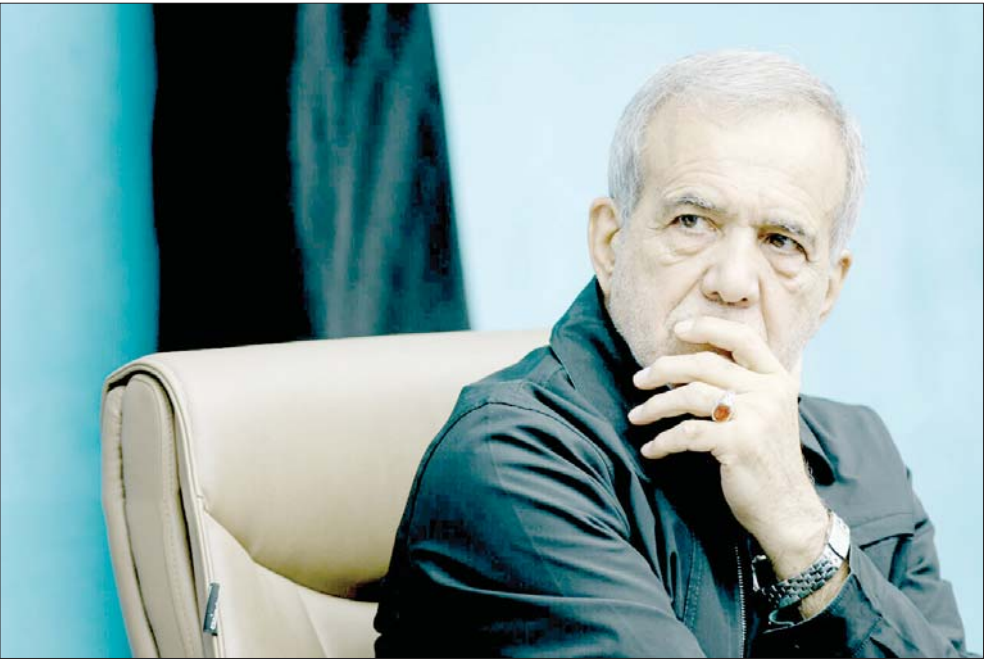
«انسان بی‌محتوا» اثر آکامین به معنا و استتیک و خالی‌شدن هنر انسان مدرن از مسئله می‌پردازد که بن‌مایه فکری آن به دستگاه فلسفی هایدگر مربوط است. به تعبیر مترجم کتاب، «انسان بی‌محتوا» بر این واقعیت تأکید دارد که هنر در روزگار ما بدل به بالقوگی محض نفی شده و نهیلیسم تا مغز استخوان رسوخ کرده است. طبق نظر آکامین، آستتیک مدرن بر هنر سایه افکنده و از این‌رو کارهای هنری دیگر همچون گذشته، معیار و محک اصیل انسان نیست. بر این اساس، او می‌کوشد شان اصیل کار هنری را با ویران‌کردن انگاره‌های تثبیت‌شده استتیک در زمانه حاضر اعاده کند تا زمینه لازم برای پرسش بنیادین از معنای استتیک به‌عنوان علم ناظر به کار هنری فراهم شود. درواقع هدف اصلی او اعاده منزلت پیشین کار هنری به‌منزله شکل‌دهنده راستین کنش‌ها و باورهاست و این هدف را با پیگیری و ریشه‌یابی دلایل تیره‌وتار شدن فزاینده این جایگاه اصیل به انجام می‌رساند. پژوهش آکامین در باب اعتبار ازدست‌رفته هنر، استتیک و ادبیات در این کتاب آکنده از ارجاعات بجای او به ادبیات، خاصه نویسندگان بزرگی همچون بالزاک، دیدرو، داستایفسکی، توماس مان، هولدرلین و کافکااست. از دید آکامین، فلسفه و ادبیات در مقطعی هم‌گرایی دارند و با وجود تفاوت‌هایشان می‌توانند برهم‌کنش پیچیده و سازنده نیز داشته باشند. آکامین تحلیل خود را با نقد انگاره مشهور کانت در «نقد قوه حکم» و با نقل قولی از سومین جستار «تبارشناسی اخلاق» نیچه آغاز می‌کند: «کانت گمان می‌کرد بنر هنر عزت می‌گذارد وقتی در میان محمول‌های زیبایی، آت‌پایایی را برجسته می‌کند و اولویت می‌بخشد که مایه فخر شناخت‌اند: غیرشخصی بودن و کلی بودن. اینجا مجال سنجش صحت و سقم پنداشت او نیست... کانت همچون همه فیلسوفان به‌جای آنکه به مسئله استتیکی از دیدگاه تجربه هنرمند بنگرد، هنر و زیبایی را تنها از چشم تماشاگر می‌بیند و در نتیجه ندانسته پای تماشاگر را به مفهوم زیبا می‌گشاید؛ و چندان هم بد نمی‌شد اگر این تماشاگر دست‌کم به قدر کافی با اندیشه‌های فیلسوفان زیبایی آشنا می‌بود، یعنی همچون یک واقعیت و تجربه شخصی، همچون آنباشنگی تجربه‌ها، خواهش‌ها، حیرت‌ها و لذت‌های اصیل زنده در عرصه زیبایی! ولی می‌ترسم ماجرا همیشه عکس این بوده باشد و این فیلسوفان از همان آغاز تعریف‌هایی از زیبا به ما داده باشند، همچون تعریف مشهور کانت که تهی‌بودن آن از هرگونه تجربه ناب دست اول به شکل فریه خطایی بنیادین در بطن آن جا خوش کرده باشد. کانت زمانی گفته است: زیبا چیزی است که به ما لذت بی‌علقه دهد. بی‌علقه! این را باید با تعریفی سنجید که یک تماشاگر و هنرمند اصیل کرده است! استاندارد، کسی که زیبا را زمانی نوید شادکامی نامید. باری، در این گفته، درست همان چیزی رد و انگار شده است که کانت یگانه شرط استتیکی وجود زیبایی می‌دانست: بی‌علفگی. حق با کدام است؟ کانت یا استاندارد؟! چنان‌که در مقدمه مترجم آمده است، اواخر قرن هجدهم، وقتی تمرکز استتیک از ادراک حسی به وجه عام، به ادراک امر زیبا به وجه خاص منتقل شود، کانت باب سویه جدیدی به نام علقه‌مندی درک و ا‌رشناسی زیبایی محض را به بحث گشود و پس از آن، انگاره بی‌علفگی حکم زیبایی محض را پیش کشید. نیچه در «تبارشناسی اخلاق» آموزه بی‌علفگی کانت را از اساس به نقد می‌کشد و آکامین با توسل به نیچه، از درگونی ادراک استتیکی سنتی کار هنری می‌گوید. «آکامین راه نیچه را در پیش می‌گیرد، زیرا از قرار معلوم، او اینجا بیشتر نگران میراث فرهنگی و گفتگمانی لوازم اندیشه کانتی، یعنی اشاعه بی‌تفاوتی عمومی در قبال مسئله هنر است تا مقاصد فلسفی کانت در نظام استعلایی او. در نهایت آکامین با تمرکز بر این بی‌تفاوتی یا بی‌علفگی عمومی فرایند، بر آن است تا پرده از شکاف فزاینده بین تجربه‌های هنرمند و تماشاگر بردارد. آکامین وجود دوگانگی را در سراسر قلمرو استتیک تشخیص می‌دهد، زیرا «وجهی که سمت هنرمند است، واقعیتی است زنده که او در آن نوید شادکامی‌اش را بازمی‌خواند، اما وجه دیگر که سمت تماشاگر است، مجموعه‌ای است از عناصر بی‌جان که تنها می‌تواند خودش را در بازاندیشی حکم استتیکی درباره آن بازتاب دهد. کافکا این دوگانگی را به‌شکلی زیرکانه اما اندکی متفاوت، در «مسخ» به تصویر می‌کشد. آکامین از شکاف بین هنرمند و تماشاگر در زمانه حاضر سخن می‌گوید؛ با ظهور استتیک مدرن، او شاقای در تجربه ما از کار هنری می‌بیند، زیرا پیوند هنرمند و مخاطب از احساس زیسته مشترک گسسته شده است. او آموزه «ذوق» را دلیلی برای این جدایی و شقاق می‌داند، زیرا انسان اهل ذوق بر آن است تا کار هنری را مستقل از محتوای آن داوری کند. به تعبیر آکامین، تجربه تماشاگر دچار رادیکال‌ترین شکاف است، زیرا قلمرو تجربه او مطلق خلأی است که به آفریننده تعلق دارد و نه او. به‌علاوه، ذوق در تمامیش «باید از اصل آفرینش جدا شود؛ اما ذوق بدون نبوغ، بدل به وارونگی محض، یعنی همان اصل وارونگی می‌شود». برای درک شکاف بین نبوغ و ذوق، داستان مشهور دنی دیدرو «برادرزاده رامو» نمونه درخوری است که در آن مردی با ذوقی به‌غایت خوب، در عین حال رذلی به تمام معناست که در زندگی به همه کاری دست می‌زند. آکامین معتقد است این دیالکتیک در قالب دو شخصیت اصلی «شیاطین» داستایفسکی، یعنی ستیان ترافیموویچ ورواینسکی و پیوتر ورواینسکی پدیدار می‌شود. «ستیان و پیوتر هر دو بحث‌های داغی راجع به تغییر و پیشرفت می‌کنند، ولی نظرات‌شان فاقد جوهر اخلاقی است. ستیان که خودش را روشنفکر و مصلحی آزادی‌خواه معرفی می‌کند، در اصل نویسنده انقلابی عاطل و باطل و پدری بی‌مبالا است. پیوتر هم عوام‌فریبی زبردست است که گرچه در ظاهر سودای استقرار نظام سوسیالیستی در سر دارد، ولی راه‌های فریبکارانه‌اش نهایتاً به شرایط نهیلیستی و نابودگری منتهی می‌شود». آکامین در بخشی از کتاب درباره «مخمصه هنرمند» نیز سخن می‌گوید. اینکه هنرمند شبیه به لوح سفیدی است که هرگونه محتوا از آن زدوده شده است؛ آکامین اشاراتی از این موقعیت آیروینک را در مقاله «در باب ذات خنده» بودلر می‌یابد، آنجا که هنرمند را تناقضی زنده می‌خواند زیرا معتقد است او به بیرون از شرایط بنیادین زندگی هجرت کرده و اندام‌های او دیگر تاب تحمل اندیشه‌اش را ندارد. کتاب «انسان بی‌محتوا» شامل ده جستار شامل «غریب‌ترین چیز»، «هیچ خودنابودگر»، «فقدان، شبیه چهره است»، «پونسیس و پراکسیس»، «ساتخار اصیل کار هنری» و نوشتار معروف «فرشته مالیخولیا» است. این کتاب نخستین بار با عنوان «فرشته ماخلولیا» در سال ۱۳۸۹ منتشر شده بود و اینک پس از سال‌ها تحت عنوان «انسان بی‌محتوا» در انتشارات فرهنگ معاصر به چاپ رسیده است.



انسان بی محتوا
جورجو آکامین
ترجمه داود میرزایی
انتشارات فرهنگ معاصر

مقاله‌ای از یوسف اباذری در واکنش به سخنان مسعود پزشکیان در نشست فعالان سیاسی واجتماعی

جراحی‌های بی‌پایان اقتصادی



یوسف اباذری

هرکس به اصول آن اقتصاد عمل کند به طمع دامن می‌زند نه ارزشی دیگر. آقای پزشکیان لطف کند و صادقانه بگوید آیا اصول اخلاقی‌شان بر طمع استوار است؟ اگر نیست، با طرفداران مکتب شیکاگو چه‌کار دارد؟ مهم‌تر از آن، اقتصاد این متخصصان همان اقتصادی که آقای پزشکیان هم‌اکنون در حال اجرای آن است، ریاضتی است. به قول پیر بودیو هدف این اقتصاد کاستن از دست چپ دولت یعنی کاستن از حق کارگران و کارمندان و کشاورزان و دانش‌جویان و معلمان و پرستاران و به طور خلاصه مردم است و افزودن به دست راست آن یعنی پولدارترکردن ثروتمندان و الیگارش‌ها و قوی‌ترکردن دستگاه قدرت. در ایران سال‌هاست که به بهانه مبارزه با «پوپولیسم» و «اقتصاد دستوری» مدام در حال انسداد کوچک‌ترین روزه‌های هوایی هستند که برای تنفس مردم باقی مانده است. اکنون نیز درصدد بستن کامل آن‌اند تا میلیاردرها با نفس‌های عمیق‌تر همه هوای موجود را به سینه بکشند و به جیب بزنند. نتیجه عملی این سیاست بروز نابرابری‌های عمیق اقتصادی-اجتماعی در هر جای جهان ازجمله در ایران است. کتاب‌های بسیاری درباره اقتصاد ریاضتی منتشر شده و پژوهش‌های بسیاری در این مورد انجام شده است. اقدام اخیر آقای پزشکیان در ادامه سلسله سیاست‌های صد بار آزموده‌شده این گروه تحت عنوان جراحی و از این قبیل مهملات صورت می‌گیرد و توصیه به برخورد برای است: بروز نابرابری‌های حاد و توصیه به برخورد برای خواباندن پیامدهای آن در قالب مهر و محبت و گفت‌وگو. آنان حدود ۴۰ سال است مشغول جراحی‌اند و هر بار می‌گویند این یکی آخری است، اما این جراحی‌ها پایانی ندارد. کار مهم دیگر این متخصصان -طی این سال‌ها- آفریدن «ذهن بازار آزادی» است. ذهنی که بازار آزاد را به وجود شکست‌هایش مثل برادر بزرگ دوست دارد، مثل ذهن رؤسای جمهور ایران و خیل اذهانی که در ظاهر دنبال استراتژآپ و آنتی‌رونتورشیپ‌اند اما در عمل فقط طمع می‌ورزند و در انتظار میلیاردرشدن هستند. آن الیگارش‌هایی که از نظر آقای پزشکیان متهم‌اند از فقر رانت می‌گیرند و ایشان درصدد است تا با عمل جراحی منافع نامشروع و طمع آنها را قطع کند، آفریده همین «متخصصان بی‌طرف» هستند. اگر عمری برای ایران باقی بماند، آقای پزشکیان با سیاست‌های ریاضتی فعلی خود زمینه را برای طمع‌کاران عظیم آینده بی‌می‌ریزد. بر مبنای همین سیاست‌ها بود که رئیس‌جمهور از پس رئیس‌جمهور آمد و شوک‌درمانی کرد و کشور و مردم در مهلکه بدتری فرورفتند. صاحب این قلم در سال ۱۳۹۲ در نشریه مهرنامه نوشت: «هرچه اقتصاد بازار آزادی مردم ایران را بیشتر به فلاکت می‌افکند، آنان (بازار آزادین) طالب اقتصاد بازار آزادی بیشتری می‌شوند» (منتشرشده در کتاب بنیادگرایی بازار، ص۱۸). سیاست‌های فعلی طلب چندباره همین اقتصاد بازار آزادی بیشتر، تحت عنوان آخرین جراحی است.

آقای پزشکیان توجه کند که اعضای مکتب شیکاگو به روش «ابطال‌پذیری» در علم اعتقاد دارند. ابطال‌پذیری گزاره‌ای است زمان‌مند و مکان‌مند. مثلاً باید گفته شود «با تحلیل وضعیت کنونی هوا، می‌گویم چهارشنبه آینده در تهران باران خواهد آمد». این گزاره ابطال‌پذیر و علمی است، اگر باران نیاید، گزاره ابطال می‌شود و گوینده باید خطای خود را بپذیرد. اما گزاره باران خواهد آمد علمی نیست، معلوم نیست منظور یک سال است یا دو سال یا ۱۰ سال یا تا بهابد.

آقای پزشکیان لطف کنند بگویند کارهایی که انجام می‌دهند، چه نتیجه مثبتی و در چه زمانی برای مردم به بار خواهد آورد؛ دو ماه؟ سه ماه؟ هزار سال؟ خلاصه در چه زمانی و بطور وضعیت بهتر خواهد شد و چگونه می‌توان آن را سنجید، تا اگر حرفی غیرعلمی زدند، مردم را بیش از این به دنبال خود نکشند. مردم ایران سزاوار این‌همه بی‌اعتنایی نیستند. متخصصان دلبند ایشان نزدیک ۴۰ سال است مشغول پیاده‌کردن ارکان بازار آزادند، اما یک بار به ذهن‌شان نرسیده که به قول علمی خود وفا کرده و گزاره‌ای ابطال‌پذیر صادر کنند. به عبارت دیگر، یگانه کار علمی‌ای را که باید بکنند، نمی‌کنند. نمی‌گویند بر اثر سیاست‌هایشان چه تغییرات مثبتی در ایران رخ خواهد داد. این بار یا خود آقای پزشکیان زحمت بکشند و گزاره‌ای ابطال‌پذیر صادر کنند یا این‌همه متخصص متخصص نکنند. اما بهتر است ایشان سعی کنند این عده را در جلسه دولت وادارند تا گزاره‌ای ابطال‌پذیر ارائه کنند، تا خود به سرنوشت آقای

روحانی گرفتار نشود و وادارش کردند بگوید «بدین بره» و ایشان مدام این حرف را تکرار کرد بدون آنکه بدانند «بدین بره» عنوان یکی از افراطی‌ترین طرق خصوصی‌سازی در بلوک شرق بود که حتی طرفداران خصوصی‌سازی از قبیل یانوش کورنای نیز آن را زیاده‌روی می‌دانستند. گلابه آقای روحانی بی‌دلیل نبود. آقای پزشکیان از آقای مدنی‌زاده خواہش کنند در جلسه دولت تاریخ تعیین کنند و بگویند بر اثر آخرین عمل جراحی‌شان، در چه زمانی و چه بهبود کمیت‌پذیر و سنجش‌پذیری در زندگی مردم ایران و نه میلیاردرها حاصل خواهد شد. خود فریدمن به تاجر گفت شش ماه بعد از اجرای برنامه پیشنهادی او، مشکلات اقتصادی انگلستان آشکارا مرتفع خواهد شد. وضعیت فعلی اقتصاد انگلستان نشان می‌دهد فریدمن مهمل گفت و تاجر مهمل بافت و هیچ نتیجه‌ای حاصل نشد، اساساً اروپا در حال غرق‌شدن است. حدود ۴۰ سال است آقایان در ایران فعال هستند و مدعی علم، و همان یک وظیفه علمی را انجام نمی‌دهند. اما کار دیگری را بسیار عالی انجام داده‌اند و در مدت نزدیک به ۴۰ سال به سیاست‌مداران باورنده‌اند که راه‌حل مشکلات اقتصادی همین چیزهایی است که می‌گویند. اما نمی‌گویند یا شاید نمی‌دانند که در اقتصاد دیگرگونی از قبیل فی‌المثل اقتصاد کینزی، اصلاً چنین مشکلاتی پیش نمی‌آمد که راه‌حلش پیشنهادات اینان باشد. آقای پزشکیان اینجا و آنجا دو نکته دیگر نیز گفتند که جای اما و اگر بسیار دارد.

اول، گفتند که گویا از پول نفت چیزی به دولت ایشان نمی‌دهند. بنا هم نیست بدهند. متخصصان الیگارش شما در آغاز کار مدعی شدند که بدون نفت و گاز کار را پیش خواهند برد. شاهد ما توصیه آنان به هر کشوری است که می‌بایست برای بهبود وضعیت اقتصادی همین و فقط همین سیاست‌های اقتصادی را در پیش بگیرد؛ کشورهایی که نه نفت دارند و نه گاز، بلکه واردکننده آن نیز هستند. از همان آغاز بنا شد نفت و گاز دست بخشی از الیگارش‌ها باشد، اقتصاد بدون نفت و گاز دست الیگارش‌های دیگر که اکنون آقای پزشکیان نماینده آنان شده‌اند. الیگارش‌های نفت کار خود را می‌کنند و بنا نیست چیزی به کسی بدهند؛ هر الیگارش بناست کار خود را بکند. الیگارش نفت در حیطه خود فعالیت کند، الیگارش‌های بخش‌های دیگر اقتصاد نیز کار خود را بکنند. البته واقعیت این است که وضعیت نهایی را جنگ الیگارش‌ها رقم خواهد زد.

دوم، آقای پزشکیان وضعیت خودشان را با وضعیت دوران جنگ مقایسه کردند و شائد آن را برشمردند. این دو وضعیت شباهتی به هم ندارند. در آن جنگ، مملکت را از جنگ صدام نجات دادند و به‌هیچ‌وجه بنا نداشتند آن را به صندوق بین‌الملل پول و بانک جهانی تسلیم کنند. آقای پزشکیان مجری برنامه بین‌المللی ۲۰۲۵ بنگاه هرنیتج هستند. این دو وضعیت کوچک‌ترین شباهتی به هم ندارند. ساده بگوییم، یا اداره‌کنندگان کشور در زمان جنگ قهرمان‌اند یا شما. از نظر متخصصان بی‌طرف‌تان شما قهرمان هستید.

حرف‌های دلسوزانه آقای پزشکیان را حرف‌های دلسوزانه‌تر آقای علی لاریجانی تکمیل کرده است. آقای علی لاریجانی به تهدیدهای ترامپ پاسخ داده‌اند. از لب‌کلام آقای لاریجانی جداکردن «کسبه معترض» از «عوامل تخریگر»، است. گاهی به کسبه معترض، بازاریاران نیز گفته می‌شود. می‌بایست این دو را از هم جدا کرد. بازاری واژه‌ای مبهم است که از میلیارد گرفته تا صاحب دکانی متوسط را در بر می‌گیرد. کسبه از نظر ما دکانداران و اصناف خرده‌پا هستند که سیاست‌های اخیر زندگی‌شان را به نابودی تهدید می‌کند. اما پرسش «عوامل تخریگر» چیست؟ پرسش دیگری است؛ زیرا از آقای لاریجانی می‌توان پرسید چگونه می‌توان «مردم جان به لب آمده معترض» را از «عوامل تخریگر» جدا کرد، آن‌هم در خیابان؟ ساده‌ترین جواب این است که مردم به خیابان نیایند و کار را بدهند دست متخصصان. کدام متخصصان؟ اینجاست که اعتراض آقای لاریجانی به ترامپ اهمیت می‌یابد. دستور کار ترامپ، خاصه در دوره دوم، اجرای برنامه ۲۰۲۵ بنگاه هرنیتج است؛ یعنی همین برنامه‌ای که متخصصان بومی در حال اجرای آن در ایران هستند. فی‌المثل متخصصان این برنامه به آقای پزشکیان القا کرده‌اند که یارانه اول کار در قالب قیمت یکسان سوخت برای همگان درواقع رانتی است که فقرا به ثروتمندان می‌دهند و باید جلوی این کار را گرفت و ایشان هم قول داده‌اند سینه پهلوانی سپر کنند و جلوی بی‌عدالتی را بگیرند و یارانه را آخر کار بدهند. بر این یادداشت میسر نیست.

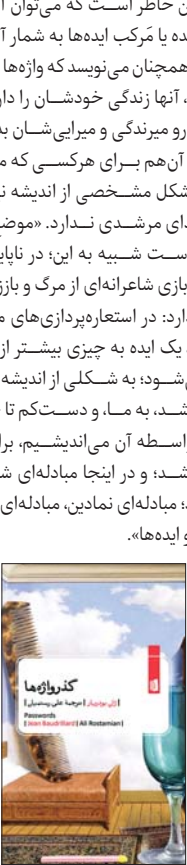
عطف

مبادلهٔ واژه‌ها وایده‌ها

شرق: «گذرواژه‌ها»، روایتی مکتوب از تک‌گویی ژان بودریار است، دربارهٔ واژه‌های کلیدی نظریاتی که او طی قریب به چهار دهه کار فکری پروراند. او در این گفتار مسائل گوناگونی را مطرح می‌کند که این واژه‌ها در ارتباطی سیال با آنها به‌مرور تکوین پیدا کرده‌اند و به‌این‌ترتیب سیر تحول اندیشه‌هایش را بازگو می‌کند. گفتار بودریار در اثر این‌بیشتر یابنکر جهت‌گیری‌های متأخر اوست: نقد نامتعارف و اساساً نیست‌انگارانهٔ جهان افسون‌زدوده، جایی که انحلال چیزها در یکپارچگی امر مجازی، امکان مبادله، ارتباط و حیات شورمند را در جهانی که واقعیت در آن ناپدید شده، سلب کرده، چه‌بسا به نظاره نشستن این ناپدیدشدن‌ها و واپاشیدن‌ها خود موجب ظهور وجدها و وجودهای تازه‌ای باشد که اندیشیدن به آنها همان فراخواندن‌شان است. بودریار در این کتاب، که طی سال‌های پایانی عمرش نوشته شده، هم بر سیر اندیشه‌اش تأمل می‌کند و هم بر جهانی که این اندیشه از دل آن برخاسته. هر «گذرواژه» راه‌گشای فهم مفهومی اساسی در آثار اوست، ولی کتاب نه چکیده‌ای از اندیشهٔ بودریار است و نه ساده‌سازی آن.

در عوض بازگشت و مواجهه‌ای دوباره با کلماتی است که رد یستن و دگرگون‌شدن به آنها به جا مانده است. در پیش‌سخن کتاب آمده است: «پرداختن به مروری پس‌نگر از آثاری که هرگز به دنبال این نبوده‌اند که در آینده به چیز خاصی تبدیل شوند، عملی است ناسازوار، مثل وقتی که اورفئوس زودتر از وقت مقرر سرش را برگرداند تا به انورودیکه نگاه کند. و با این کار انورودیکه را به جهان زیرین بافرستاد، این عمل با این فرض انجام می‌گیرد که اثر پیش از خود وجودی داشته و آغاز و پایان خود را به‌تأمل فهم کرده، در انسجام بوده و خوش بالیده، فرجام یافته و کارش به پایان رسیده، گو اینکه همیشه از پیش هستی داشته است. من نمی‌توانم جور دیگری جز به قلموس ونامایی، از این عمل صحبت کنم؛ به سیاقی بورخسی، یعنی بازسازی تمدنی کم‌گشته از لایه‌ای آوار یک کتابخانه، باید فرد خودش را مسافری خیالی بینگارد، مسافری که مواجه‌اش با این نوشته‌ها چنان بوده که گویی این نوشته‌ها نسخه‌ای خطی کم‌شده‌ای هستند که باید آنها را تیمار کرد؛ مسافری که درنهایت کوشیده تا جامعه‌ای را که این نوشته‌ها از آن سخن گفته‌اند، بازسازی کند.» بودریار «گذرواژه» را تعبیر مناسبی می‌داند در توصیف روشی شبه‌مقدماتی که بی‌آنکه صورتی از چیزها برآرد و فهرست‌وار ردیف‌شان کند، به درون آنها راه می‌یابد و می‌کوداشن. او معتقد است بیش از آنکه ایده‌ها خالق واژه‌ها باشند، این واژه‌ها هستند که ایده‌ها را می‌زایند و حمل‌شان می‌کنند. «واژه‌ها صرفاً در کار انتقال ایده‌ها و چیزها نیستند، آنها درست مانند جادوگران و شعبده‌بازان، خود در گشت و چرخش‌اند، به یکدیگر تبدیل و در همدیگر دگرگون می‌شوند.

به همین خاطر است که می‌توان آنها را گذردهنده یا مُرَبِّک ایده‌ها به شمار آورد.» بودریار همچنان می‌نویسد که واژه‌ها بسیار مهم‌اند، آنها زندگی خودشان را دارند، و ازهمین‌رو مرگندگی و میرایی‌شان بدیهی است، آن‌هم برای هرکسی که مدعی تملک شکل مشخصی از اندیشه نیست و سودای مرشدی ندارد. «موضع من چیزی است شبیه به این: در نابایداری واژه‌ها، بازی شاعرانه‌ای از مرگ و بازایش وجود دارد: در استعاره‌پردازی‌های مداوم و پیاپی، یک ایده به چیزی بیشتر از خود بدل می‌شود؛ به شکلی از اندیشه. زبان می‌اندیشد، به ما، و دست‌کم تا جایی که به واسطه آن می‌اندیشیم، برای ما می‌اندیشد؛ و در اینجا مبادله‌ای شکل می‌گیرد؛ مبادله‌ای نمادین، مبادله‌ای میان واژه‌ها و ایده‌ها.»



گذرواژه‌ها
ژان بودریار
ترجمه علی رستمیان
نشر بیدگل